

مهاجرت به غرب

قسمت اول؛ ایرانی‌ت و مهاجرت

دکتر محمد مهدی اعتصامی

اشاره

معمولاً برخی از دانش‌آموزان دربارهٔ سفر به خارج، به‌خصوص سفر به اروپا و آمریکا و زندگی در آنجاها صحبت می‌کنند و نظر شما دبیران را دربارهٔ این موضوع جویا می‌شوند. این مقاله می‌تواند به ما در این باره کمک کند تا بتوانیم با استفاده از ملاک‌های مشخصی، دانش‌آموزان را در این زمینه راهنمایی کنیم.

این مقاله با استفاده از سه معیار «ایرانی‌ت»، «اسلامیت» و «انسانیت»، می‌کوشد نشان دهد که هر مهاجر باید با خود بیندیشد که این سه معیار، در کشور مقصد به چه سرنوشتی دچار خواهد شد. در قسمت اول این مقاله، فقط معیار اول مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مهاجرت به کشورهای غربی، اعم از اروپا و آمریکا و کانادا، و حتی استرالیا و ژاپن که در حوزهٔ تمدن غرب هستند، و اقامت در آن کشورها یکی از مسائل مطرح در جهان اسلام، از جمله در ایران، در صد و پنجاه سال اخیر بوده است. می‌توان گفت که این مسئله، بعد از انقلاب اسلامی، برای بخشی از جامعهٔ ایرانی جدی‌تر هم شده است. در واقع، سطح بالای علم و تکنولوژی، نظم اجتماعی و حقوق شهروندی در این کشورها که امکان یک زندگی راحت و همراه با رفاه نسبی را فراهم کرده، اقشاری از مردم جهان اسلام را به زندگی در غرب برانگیخته است. از همین رو بسیاری از مسلمانان معتقدند که اگر امکان مهاجرت به یکی از کشورهای غربی برای انسان فراهم باشد

افرادی هم هستند که با وجود داشتن امکانات یا توانایی در فراهم کردن یک زندگی راحت در یک کشور غربی، دست به مهاجرت نمی‌زنند و زندگی در وطن را با همه مشقات و سختی‌هایش می‌پذیرند

زندگی راحت در یک کشور غربی، دست به مهاجرت نمی‌زنند و زندگی در وطن را با همه مشقات و سختی‌هایش می‌پذیرند. چرا؟ چرا این افراد تمایلی به مهاجرت از خود نشان نمی‌دهند؟ ممکن است تصور شود که مثلاً تبلیغات غیرواقعی ضد غرب یا تعصب‌های بی‌مورد و سطحی و یا بی‌خبری از جامعه غربی عامل اصلی مخالفت دسته‌آخیر با مهاجرت است. اما حقیقت این است که «مهاجرت» با «مسافرت» ماهیتاً دو مسئله متفاوت است. به همان میزانی که وسایل حمل‌ونقل مانند اتومبیل و هواپیما مسافرت را آسان کرده، مهاجرت را آسان نکرده است. مهاجرت از یک اقلیم به اقلیم دیگر به معنای مهاجرت در بسیاری از امور دیگر هم هست. از همین رو باید گفت که در یک تحلیل و نظر دقیق‌تر، بسیاری از افراد، علی‌رغم وقوف بر این امر که در سرزمین و کشور دیگر مزایای فراوانی در انتظار آن‌هاست به فکر مهاجرت نمی‌افتند و همواره زندگی در وطن را ترجیح می‌دهند. پاره‌ای دلایل اجتماعی و فرهنگی در اینجا وجود دارد که این‌گونه افراد را از مهاجرت به غرب باز می‌دارد و حتی به مخالفت با آن برمی‌انگیزاند. در میان این عوامل، سه عامل از همه اساسی‌تر و بنیادی‌تر است:

اول: علاقه به وطن و حفظ این علاقه‌مندی در خود و فرزندان خود. (ایرانیت)
دوم: پای‌بندی به دین و حفظ دینداری خود و فرزندان خود. (اسلامیت)
سوم: حرمت نهادن به ارزش‌های انسانی که نزد تمام انسان‌ها مقدس و محترم شمرده می‌شود. (انسانیت)

و مثلاً شخص بتواند در آنجا هم تحصیل کند، هم شغل مناسبی به دست آورد و هم به عقاید و احکام دین خود پای‌بند باشد بهتر است به آنجا مهاجرت کند. در این صورت، هم برای خودش زندگی خوب و راحتی فراهم کرده و هم آینده‌ای به نسبت تضمین‌شده در انتظار فرزندانش خواهد بود!

اگر بخواهیم این مسئله را روشن‌تر بیان کنیم می‌گوییم: در این بحث، مسافرت موقت به غرب برای تحصیل یا برای کسب ثروت و برگشت به وطن یا برای کمک اقتصادی و نظایر آن به کشور یا برای تبلیغ یک فکر و عقیده و اموری از این قبیل، مورد نظر نیست، بلکه آن سفری مورد نظر است که می‌توان آن را مهاجرت نامید. حال می‌پرسیم: آیا به این دلیل مشخص، برای کسی که امکانش وجود دارد و یا با تلاش و پشتکار می‌تواند امکانات لازم را فراهم کند، بهتر نیست به یکی از کشورهای غربی مهاجرت و در آنجا زندگی کند؟

پاسخ برخی افراد به این سؤال مثبت و پاسخ بسیاری نیز منفی است. دلیل اصلی کسانی که نظر مثبت به مهاجرت دارند، در همان گفته‌ها بالا بیان شد. دلایل دیگری نیز در کشور مبدأ وجود دارد که در تصمیم‌گیری به مهاجرت مؤثر است؛ مانند پایین بودن سطح فرهنگ، فساد و ناکارآمدی نظام اداری و اقتصادی، نظام آموزشی ضعیف، درگیری‌های سیاسی و اضطراب‌های ناشی از آن و نیز اتلاف وقت و عمر در مسیر انجام کارهای روزمره.

در عین حال، افرادی هم هستند که با وجود داشتن امکانات یا توانایی در فراهم کردن یک

اما عامل اول

به «وطن» را مهم می‌شمارند و حفظ «اسلامیت» را واجب می‌دانند، باید بدانند که فرهنگ غربی به‌گونه‌ای است که اولاً با ایرانیت و اسلامیت از بیخ و بن ناسازگار است و ثانیاً دیر یا زود، این دو عنصر را از اکثریت بسیار بالایی از مهاجران می‌گیرد و آنان را منحل در فرهنگ خود می‌سازد. از همین رو، کسانی که توانایی مهاجرت دارند و در عین حال، تحلیل آن مرحوم از غرب را می‌پذیرند، دست به چنین کاری نمی‌زنند و سرزمین مادری خود را ترک نمی‌نمایند.

دوستداران و دل‌بسته‌های به وطن می‌گویند ما می‌خواهیم بچه‌هایمان همچون خودمان وطنشان را دوست داشته باشند و این دوستی فقط با بودن در وطن و انس با آن شکل می‌گیرد نه با دوری از آن؛ و اگر هم از روی ضرورت و به خاطر خود وطن ناچار به زندگی در خارج از وطن شدیم، با انواع چاره‌ها، نبودن وطن را جبران می‌کنیم و شعله و حرارت وطن‌دوستی را در دل فرزندانمان روشن نگه می‌داریم. تحلیل گران و مردم‌شناسان می‌گویند آن کسانی در هنگام مصیبت‌ها و بلاها و جنگ‌ها و تجاوزها، در راه وطن خود تلاش و فداکاری می‌کنند که انس و علاقه‌شان به وطن قوی باشد و در همان زندگی معمولی و روزانه علاقه به وطن و کار برای آن را تمرین کرده باشند. به همین خاطر است که نهادهای آموزشی و تربیتی کشورهای، از جمله کشورهای غربی، می‌کوشند با ادبیات و هنر و بیان افتخارات تاریخی داشته و نداشته، حس وطن‌دوستی را در فرزندان و جوانان خود تقویت کنند و آنان را پای‌بند به وطن نگه دارند و به آنان فرهنگ کار بی‌مزد و منت برای وطن و ایستادگی و ایثار در زمان ضروری را بیاموزند و روحیه ایستادگی و سلحشوری در مقابل دشمنان متجاوز و عکس‌العمل شدید در برابر آنان را به آنها القا کنند.

روشن است که هر ایرانی وطنی به نام ایران دارد که غرب در صد و پنجاه سال اخیر، و تا همین امروز، ضرباتی بر پیکر آن وارد کرده و آسیب‌های فراوانی به آن رسانده است. این ضربات بر نگرش هر وطن‌دوستی نسبت به غرب تأثیر می‌گذارد و او را به مقابله با آن و طلب حقی که از او ضایع شده سوق می‌دهد. به‌طور مثال، آمریکا بزرگ‌ترین قهرمان ملی تاریخ معاصر ما را در کشور همسایه خودمان تکه‌تکه می‌کند و رئیس‌جمهورش که دستور این اقدام را صادر کرده به این اقدام افتخار می‌کند و خود را صادرکننده دستور قتل اعلام می‌نماید و اعضای هیئت حاکمه این کشور نیز، از دموکرات و جمهوری خواه، به او تبریک می‌گویند. مشاهده چنین صحنه‌ای برای

در حدود سال ۱۳۵۵، احسان شریعتی، فرزند مرحوم دکتر شریعتی، برای تحصیل در رشته فلسفه در سال پایانی دبیرستان به آمریکا می‌رود. در یکی دو سالی که او در آمریکا بوده، چند نامه از پدرش دریافت می‌کند که اکنون در دسترس است. ظاهر و باطن نامه‌ها، از نگرانی جدی دکتر شریعتی، که خودش زندگی در غرب را تجربه کرده بوده، نسبت به حضور فرزندش در آمریکا حکایت می‌کند و نشان می‌دهد که وی پیوسته به دنبال آن بوده که فرزندش را مجزه به اندیشه‌ها و آرمان‌هایی نماید که بتواند پیوندش را با «ملت» خود و «دین» خود حفظ کند و از آن منقطع و بریده نشود. می‌بینیم که شخصیتی مانند دکتر شریعتی، با آن قدرت فکری و جاذبه بیان، که بسیاری از افراد را تحت تأثیر قرار می‌داد و شیفته خود می‌کرد، با وجود همه تمهیداتی که احتمالاً در تربیت فرزندش به کار برده، باز هم نگران تبعات اقامت هر چند موقت فرزندش احسان در کشور آمریکاست. شریعتی در یکی از این نامه‌ها به احسان ۱۸-۱۷ ساله می‌نویسد:

«خوب، چه می‌کنی و چگونه‌ای؟ دشواری‌ها و رنج‌هایت را می‌شناسم. اما آنچه را نمی‌دانم، یکی این است که آیا می‌دانی که اساساً چه کاره‌ای و در آنجا چه باید بکنی و چرا؟ دیگر اینکه تا کجا خود را نیرومند و صبور می‌یابی و در برابر ناهنجاری‌های غربت آسیب‌ناپذیری؟ مهم‌تر از این دو، آیا خودآگاهی و غنا و قدرت فرهنگی و روحیات آن قدر هست که این اطمینان و یقین را در خویش احساس کنی که علیرغم زمین و زمان آنجا و لج روزگار کج‌مدار این عصر، همواره «مسلمان» بمانی و «ایرانی»؟» (با مخاطب‌های آشنا، ۳۰)

این سخنان که از جانب یکی از آشنایان با غرب و غرب‌شناسان درجه اول ایران بیان شده، شاهد این مدعا است که فرهنگ غرب، از جهت تخریب «ایرانیت» و «اسلامیت»، چنان قوی است که می‌تواند حتی فرزند کسی مانند دکتر شریعتی را منفعل نماید و تحت تأثیر قرار دهد، هر چند که این فرزند در یک خانواده با فرهنگ و آشنا به مسائل غرب تربیت شده باشد. شریعتی می‌داند که، نه تنها آدم‌های معمولی که اطلاعات اجتماعی و فرهنگی چندانی ندارند و گرفتار ضعف روحی هستند، در مقابل «سیل بینان‌کن غرب» (نیایش، ص ۱۴۱)، تاب ایستادگی و مقاومت ندارند بلکه جوانانی چون فرزند خودش نیز ممکن است هویت «ایرانی» و «اسلامی» خود را بعد از چند صباحی از دست بدهند و هویت سرزمین جدید را بپذیرند. به عبارت دیگر، از نظر دکتر شریعتی، آنان که تعلق



روشن است که هر ایرانی وطنی به نام ایران دارد که غرب در صد و پنجاه سال اخیر، و تا همین امروز، ضرباتی بر پیکر آن وارد کرده و آسیب‌های فراوانی به آن رسانده است

یک مهاجر وطن دوست مقیم آمریکا یا هر نقطه دیگر غرب باید موجب چه عکس‌عملی در او گردد؟ آیا می‌تواند نظاره‌گر بی‌طرف ترور قهرمان ملی خود باشد که از حدود ۲۰ سالگی، بیش از ۴۰ سال برای دفاع از میهن قیام نموده و تا روز شهادت، با وجود حمل تیر و ترکش در بدن، قیام و رشید، بدون حتی یک هفته نزد خانواده خود بودن، از میهن دفاع کرده و در دفع بزرگ‌ترین خطرات قرون متأخر از کشورش، نقش اول را ایفا نموده و در قدرت طراحی عملیات موفقیت‌آمیز در صحنه‌های به بن‌بست رسیده، غبطه و حسادت ژنرال‌های اول جهان را برانگیخته و بالاخره با پیکر متلاشی شده، در آغوش وطن آرمیده است.

انگلستان نیز در ۱۵۰ سال اخیر همواره در حال آسیب وارد کردن و ضربه زدن به ایرانیان بوده است. در یک قلم از صدها مورد ظلمش به ملت ما، این کشور عامل و مسبب اصلی جان باختن میلیون‌ها ایرانی طی جنگ جهانی اول در «قحطی بزرگ» بوده است. (کتاب قحطی بزرگ، محمدقلی مجد، محقق مقیم آمریکا، ترجمه محمد کریمی، ۱۳۸۶) قلم دوم ستمش به ایرانیان این بود که در اواخر دوره قاجار، در مقام قیم و ولی مردم ایران ظاهر شد و به جای ایرانیان تصمیم گرفت و حکومت ایران را بدون دخالت مردم از قاجار به پهلوی انتقال داد. در جنگ جهانی اول و دوم نیز ایران را اشغال کرد و وقتی تمایلی در پهلوی اول به سوی هیتلر یافت، او را از سلطنت خلع نمود و با نهایت تحقیر، به جزیره‌ای کوچک و دور افتاده، برای تبعید فرستاد و فرزندش را به جای او نشانند. فرزندش نیز جمله تحقیرهای رفته بر پدرش را نادیده گرفت و سلطنت تقدیمی از انگلیس را پذیرفت. بدین ترتیب، انگلیس اجازه نداد که نه آمدن و نه رفتن شاه اول و نه آمدن شاه بعدی به اراده خود ملت باشد. قلم سوم ظلم انگلیسی‌ها که سایر کشورهای غربی هم در آن دخالت داشتند، چپاول و غارت ثروت ایرانیان در ۱۵۰ سال اخیر بوده است. قلم چهارم، دخالت در جدا شدن قسمت‌هایی از خاک ایران است.

قلم دیگر از اقدامات انگلیس در ایران، فشارهای سنگین بر تنها نخست‌وزیر ملی دوره پهلوی، دکتر محمد مصدق، و کودتا علیه وی، به همراهی آمریکاست. هر ایرانی وطن دوستی می‌تواند تحقیق کند و بداند کدام رفتار خارج از عقل و حتی خارج از عرف دیپلماسی و حقوق بین‌الملل از این نخست‌وزیر سر زده بود که باید گرفتار تحریم سنگین انگلیس و سپس کودتا به همراهی آمریکا شود.

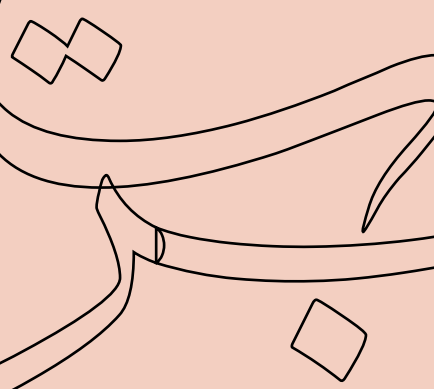
حتی آلمان نیز که انتظار می‌رفت روابط بهتری با ایران برقرار کند، در همین جنگ صدام علیه

ایرانیان، عملاً جانب صدام را گرفت و رذیلانه‌ترین کمک‌ها را به صدام کرد و بمب‌های شیمیایی را در اختیار او قرار داد. مجله اشینگل در آن دوره گزارش داد که: در عراق، در شهر سلمان پاک آزمایشگاه‌های تهیه گاز شیمیایی قرار دارد. در فلوجه مواد خام اولیه تهیه می‌شود و بالاخره در سامرا گازهای خردل و گاز عصبی تابون به صورت انبوه تولید می‌شود. در هر سه شهر، شرکت‌های مختلف آلمانی حضور داشتند و در ساختمان و تکمیل این کارخانه از آزمایشگاه تا تولید انبوه سهم بودند. همین مجله نوشت: تأسیسات شیمیایی ساخته شده توسط شرکت‌های آلمانی در سامرا موفق به تولید مواد شیمیایی بسیار مرغبار تابون و لاست هم شدند. این سه کارخانه آلمانی فروخته شده به عراق قادر به تولید اسید سیانیدریک غلیظ و فشرده بودند. علاوه بر این، در دوران حمله صدام، پروژه نظامی سعد ۱۶ را شرکت‌های آلمانی با پوشش یک مؤسسه وابسته به دانشگاه به انجام رساندند. شرکت‌های آلمانی متعلق به گروه ام بی‌بی، سلاحی برای عراق ساختند که موج انفجار آن مشابه با انفجار یک بمب کوچک اتمی بود.

وقتی یک ایرانی به کشوری مهاجرت می‌کند که حاکمان آن ظلم‌های فراوانی به کشورش کرده و می‌کنند و او ناچار به سکوت و همراهی با آن‌هاست، به‌طور طبیعی، وطن دوستی خود را تضعیف می‌کند و نمی‌تواند حافظ «ایرانی» بودن خود و نوادگان خود باشد. او در همان حال حاصل دسترنج خود را به کشورهایی اهدا می‌کند که در گذشته و امروز و آینده، مستقیم یا غیرمستقیم و با واسطه، مرتکب جنایت در ایران شده و می‌شوند. همه ابزارهایی که انگلیس و آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد به کار گرفتند و تمام امکانات آن ناو جنگی، که هواپیمای مسافربری ما را سرنگون کرد و جمله تجهیزات آبی که آمریکایی‌ها در شهادت حاج قاسم سلیمانی استفاده کردند و آن موشک‌هایی که بر بدن وی نشست، از مالیات همه تابعین آمریکا، اعم از مهاجرین و ساکنین تهیه شده بود. حتی شرکت در انتخابات این کشورها و رأی دادن به هر حزبی از میان احزاب حاکم در آنجاها، نتیجه‌اش تقویت گروه‌ها و افرادی است که همواره به زبان سرزمین ایران و سایر کشورهای اسلامی موضع گرفته و عمل کرده‌اند.

بنابراین هر ایرانی علاقه‌مند به مهاجرت به غرب، باید وجدان خود را قاضی کند و ببیند که:

آیا می‌تواند در کشوری بیگانه، همچنان حس وطن دوستی خود و فرزندان و نسل خود را در گذر زمان حفظ کند و پیوند فرهنگی و معنوی با وطن خود را بقا نماید؟



هر ایرانی علاقه‌مند به مهاجرت به غرب، باید وجدان خود را قاضی کند و ببیند که: آیا می‌تواند در کشوری بیگانه، همچنان حس وطن دوستی خود و فرزندان و نسل خود را در گذر زمان حفظ کند و پیوند فرهنگی و معنوی با وطن خود را ماندگار نماید؟